معرفی اندیشه‌ها

شیعه (مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن)

کتاب «شیعه (مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن)»، مجموعه مذاکرات و نوشته‌های استاد علامه‌طباطبایی با پروفسور هانری کربن در سال ۱۳۳۸ش، است که به کوشش سیدهادی خسروشاهی به زبان فارسی و برای نخستین بار در سال ۱۳۳۹ش، تحت عنوان «مکتب تشیع» منتشر شد. کتاب به انگیزه معرفی جامعه تشیع به جهان تسنن و جامعه بشری نوشته شده است.

ساختار کتاب

کتاب، با ۲ مقدمه از آقای خسروشاهی و علامه طباطبایی در بیان نکاتی پیرامون مکتب تشیع و خلاصه‌ای از نحوه دیدار علامه با پروفسور کربن آغاز و مطالب در ۴ بخش، ارائه شده است.

توضیحات کتاب، آن قسمت که مربوط به آیات قرآن مجید و استدلال به آنهاست، از خود علامه است و بقیه توضیحات که به‌طور مستند و محققانه‌ای پس از مراجعه به مدارک و مأخذ معتبر تنظیم شده است، از آقای علی احمدی میانجی و سیدهادی خسروشاهی بوده که هر کدام به‌طور مستقل، از طرف یکی از ۲ نفر، تهیه شده است که برای تکمیل مطالب این توضیحات، به بیش از ۲۵۰ کتاب و مدرک از اهل سنت و شیعه مراجعه شده است.

محتوای کتاب

نویسنده در بخش اول، در ۳ قسمت، به‌دنبال معرفی تشیع است. در قسمت اول، چگونگی به‌وجود آمدن شیعه پاسخ داده شده است. علامه معتقد است که نباید شیعه را در اسلام، اقلیتی فرض کرد که با اکثریتی که در مقابل خود داشته، در اصول و مبادی اسلام، اختلاف نظر داشته و پاره‌ای از آنها را نمی‌پذیرفته‌اند لذا با اکثریت به مقام مخامصه و مشاجره درآمده و مذهب نوبنیادی تأسیس کرده است یا به عللی سیاسی یا تعصبات قومی، ملی یا انتقام‌های دینی، بازیچه دست بیگانگان قرار گرفته و در نتیجه، گروه قابل توجهی از مسلمین را جدا کرده است. بلکه شیعه، طایفه‌ای است از مسلمین که به‌واسطه مخالفت‌هایی که از اکثریت نسبت به مسلمات کتاب و سنت مشاهده کرده، در مقام اعتراض و انتقاد برآمده و به ملازمت مسلمات کتاب و سنت برخاسته و دعوت کرده است.

وی ضمن بررسی و نقد نظریات مخالفین درباره پیدایش شیعه، به معرفی واقعی شیعه و مذهب تشیع پرداخته است.

در قسمت دوم، مشکلاتی که پیش‌روی شیعه قرار داشت، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به‌نظر نویسنده، شیعه حس می‌کرد که پایمال کردن نص ولایت و چسبیدن به مسئله «صلاح مسلمین» از یک عقیده مخصوص سرچشمه می‌گیرد و آن این است که احکام و قوانین ثابت اسلام، تابع مصالحی باشد که با اختلاف شرایط و عوامل، اختلاف پیدا کند.

نویسنده نتیجه این عقیده را در ۲ امر زیر دانسته و آنها را مفصلا بررسی کرده است:

۱. ولایت و حکومت اسلامی، به‌دست اشخاصی خواهد افتاد که هیچ‌گونه مصونیت خدایی نداشته باشند و در نتیجه محیط آزاد اسلامی، تبدیل به یک محیط فاسد و بی‌بندوباری خواهد شد که روح تقوا و آزادی اسلامی را از دست داده و از اسلام، جز نامی نخواهد ماند.

۲. پیشرفت این وضع، برای اینکه موانع را از پیش پای خود بردارد، طبعا در خانه اهل‌بیت(ع) را بسته و در نتیجه اصول و معارف اسلامی بی‌سرپرست مانده و از نشو و نما افتاده و تدریجا تغییر ماهیت خواهد داد.

نویسنده در قسمت سوم، روش شیعه در علوم را مورد مطالعه قرار داده است. وی معتقد است که روش این مکتب در علوم، این است که از نخستین روز بعد از رحلت پیامبر(ص)، در تعلم علوم و معارف اسلامی و درک حقایق اصول و فروع دینی، به اهل‌بیت(ع) پیوسته و از دیگران گسسته است و در جمیع شئون دینی، از اول اصول معارف گرفته تا آخر فروع و جزئیات آنها، به بحث و انتقاد پرداخته و فراورده‌های روایتی آنها، پاسخگوی هرگونه سؤال بوده است.

در پایان این بخش، سؤالاتی از سوی دکتر کربن مطرح شده و علامه به‌خوبی به آنها پاسخ داده است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. در حقیقت درونی مذهب تشیع، درک معنوی و باطنی قرآن، چه معنایی دارد؟

۲. چگونه این درک معنوی و باطنی، مستلزم امام‌شناسی است؟

۳. چرا افکار فلسفی اسلامی، حیات جدید خود را فقط در ایران یافته و در هیچ جای دیگر، در عالم اسلام، فلسفه رونقی ندارد و...

بخش دوم، پاره‌ای از اخبار پیشوایان شیعه را که با طرز تفکر فلسفی وارد شده است، به همراه بخشی از اخبار مربوط به ولایت، در خود جای داده است.

نویسنده، معتقد است که پایه و اساس تفکر فلسفی (فلسفه الهی) روی منطقی است که انسان با نهاد خدادادی خود، صحت آن را درک کرده و افکار خود را با آن می‌سنجد.

به اعتقاد وی، بیاناتی که در زمینه طرز تفکر فلسفی در بیانات پیشوایان شیعه وارد شده است، بسیار بوده و هر متتبّعی به صدها حدیث از این قبیل می‌تواند دست یابد؛ از این‌رو، وی از هر باب به‌عنوان نمونه، یکی دو حدیث یا خطبه را انتخاب کرده و به‌عنوان «مختار» وارد کرده و اجمالا به مورد نظر؛ یعنی به اینکه کلام منقول، مربوط به کدام مسئله از مسائل ماوراءالطبیعه است، اشاره کرده است.

وی معتقد است ابحاثی که در این احادیث مطرح شده، اگرچه مربوط به یک رشته مسائل خصوصی است، ولی چنان که از تعمق و تدبر در اطراف بیانات روشن است، پایه عمومی آنها روی ابحاث عامه فلسفه عالیه گذاشته شده است؛ این نظریات عمیق و مسائل الهی را با طرز مخصوصی که بیان شده‌اند، با صرف‌نظر از یک رشته نتایجی که از ابحاث عامه فلسفه استنتاج می‌گردند، نمی‌شود توجیه کرد.

«وکالت حکیم» یا «ولایت فقیه»؟!

مروری بر گفتارهای سیدمحمدمهدی میرباقری در نقد تئوری وکالت حکیم

اندیشه تمدن

برای فهم بحث ولایت فقیه و مبانی نظری آن از زوایای مختلفی مانند فلسفه تاریخ، فلسفه جامعه‌شناسی و فلسفه حقوق می‌توان ورود کرد و بنیان‌های اساسی این بحث مهم را طرح‌ریزی نمود. در نوشتار پیش‌رو استاد سیدمحمدمهدی میرباقری از نظریه‌پردازان در حوزه فلسفه تاریخ ضمن طرح نظریه «وکالت حکیم» و نقد علمی آن، یکی از مبانی نظری ولایت فقیه را ارائه کرده‌اند.

در بحث پردامنه «ولایت فقیه» نقطه شروع کجاست؟

به‌نظر می‌رسد، اگر بخواهیم زوایای مختلف بحث به خوبی مورد دقت قرار گیرد، شروع از فقه، آغاز مناسبی نیست؛ یعنی برای شروع این بحث، نباید ابتدائا به سراغ ادله اثبات فقیه از فقه به مفهوم خاص (که به احکام مکلفین می‌پردازد) برویم بلکه از علومی که بعضی از آنها نسبت به فقه فرادستی بوده و تأثیرگذار بر مباحث فقهی هستند، باید آغاز کرد؛ لذا به نمونه‌ای از طرف مقابل اشاره کرده و سپس به مبانی اثباتی می‌پردازیم:

کتاب «حکمت و حکومت» مرحوم شیخ مهدی حائری، در یکی، ۲دهه اخیر، بسیار مورد توجه و استناد مخالفین ولایت فقیه بوده است؛ ایشان در این کتاب، به‌دنبال اثبات این هستند که شیوه حکومت‌داری، نه از جنس ولایت است و نه متعلق به فقیه بلکه از جنس وکالت است، یعنی اداره حکومت، ابتدائا متعلق به آحاد یک جامعه است که از طریق توکیل منتقل می‌شود، بنابراین حاکم جامعه، باید وکالت داشته باشد و فقیه، شایسته این وکالت برای اداره و تدبیر امور اجتماعی نیست، بلکه کارشناس علوم عملی و به تعبیر دیگر فیلسوف و حکیم عمل، چنین شایستگی را داراست؛ ایشان پس از نقل ادله خویش، وارد بحث ادله نقلی ولایت فقیه که بعضی فقها، به‌خصوص مرحوم نراقی به آن تمسک کرده‌اند (و براساس آن قائل به ولایت مطلقه هستند) می‌شود و این ادله را بررسی می‌کند.

بحث از «هستی و استی» و ارتباط آن به ولایت فقیه

ایشان بحث را از یک موضوع معرفت‌شناسی بسیار مهم، آغاز می‌کنند، می‌گویند همه دانش‌ها، یا از هستی موجودات و یا از استی‌ها و نسبت بین آنها بحث می‌کنند، از هستی‌ها در فلسفه و از استی‌ها در علوم بحث می‌شود و اگر حکمت به مفهوم عامش تقسیم به حکمت عملی و نظری می‌شود، موضوع حکمت نظری، هستی و استی‌های غیرمقدور ما، مثل فلسفه نظری، ریاضیات، فیزیک، علوم زیست‌شناسی و امثال اینهاست که در علوم نظری بحث می‌شوند و در حکمت عملی نیز بحث از هستی و استی مقدور انسان است که در تقسیم‌بندی عام ارسطویی‌اش مثلا سیاست مدن و تدبیر منزل و علم اخلاق است؛ بنابراین در فلسفه عمل و در دانش‌های عملی، موضوع بحث، هستی و استی مقدور انسان، مثل عدالت و آزادی و امنیت و امثال اینهاست؛ بحث از هستی و استی، بحثی است که روش و منطق و معیار صحتی دارد و این معیار صحت به دین ارتباطی ندارد؛ مثلا ریاضیات چه ربطی به دین دارد؟ اگر شما بتوانید نسبت‌های صحیح ریاضی را کشف کنید، ریاضیات ساخته می‌شود و معیار صحتش هم ربطی به دین ندارد که بگوییم باید دین امضا بکند تا قواعد ریاضی، صحیح بشوند، در مورد فلسفه هم همینطور است؛ فلسفه، علمی است که مثلا با روش برهانی در باب موجود به‌ما هو موجود بحث می‌کند؛ نه روش و نه معیار صحت، مقید به دین نیستند.

ممکن است به‌نظر برسد که این بحث ارتباطی به ولایت فقیه ندارد، لکن واضح است که مرتبط است، زیرا اگر بپذیریم که در معرفت‌شناسی، برای بشر، معرفت مستقل از دین که نه در معیار صحتش و نه در روش‌اش وابسته به دین نیست تعریف شود، در واقع، برای عقل و حس و حتی شهود بشر حوزه‌ای مستقل از وحی، قائل شده‌ایم که می‌تواند به معارف صحیحی دست پیدا بکند که اداره جامعه نیز براساس همین علوم و معارف است؛ جامعه باید علمی اداره بشود و علم هم نه در صحت نه در منطق، ربطی به دین ندارد؛ با این اوصاف دیگر چه جایی برای ولایت فقیه می‌ماند؟

لزوم توجه به مبانی در بحث ولایت فقیه

به‌نظر می‌رسد این بحث باید از ریشه آغاز شود، اگر در حوزه معرفت، برای انسان، قائل به علومی شدیم که در صحت و روش تحقیق خود هیچ ربطی به دین ندارند دیگر از جهتی دینی زندگی کردن معنی پیدا نمی‌کند؛ به این جهت که اگر مبانی مورد قبول قرار گرفت، دیگر از پذیرش روبناها مفری نیست، لذا باید در آغاز بحث از ولایت فقیه، مبانی به خوبی منقح شود: اولا دین و در طول دین، فقه را چه می‌دانیم؟ آیا در رویکرد فلسفه تاریخی خود، ۲جریان تاریخی درگیر (جریان ایمان و کفر و حق و باطل) را می‌پذیریم؟ تحلیل و تلقی ما از دین، فقه و از نظام عالم در یک قدم قبل چیست؟ تلقی ما از حرکت تاریخ چیست؟ تلقی ما از جامعه چیست؟ آیا برای جامعه، واقعیتی قائلیم؟ این واقعیت چطور شکل می‌گیرد؟ آیا اینکه گفته می‌شود: «مردم در غارها زندگی می‌کردند و حرف‌زدن بلد نبودند، بعد از غارها بیرون آمدند و اول، آواهای گنگ داشتند» و این قبیل افسانه‌های تاریخی که بافته‌اند، درست است؟ یا اینکه تحلیل دیگری درست است که می‌گوید: از اول، جامعه مومنین و کفار وجود داشته است؛ سپس بحث حکومت و به‌خصوص دولت و دولت‌های مدرن است که چه‌کار می‌کنند و آیا حوزه مأموریت دولت، ارتباط و مساسی با دین پیدا می‌کند یا خیر؛ پس از آن بحث‌های معرفت‌شناسی مانند نسبت بین عقل و وحی و حس بشر و نسبت بین وحی و شهود بشر و استقلال حوزه‌های آنها مطرح می‌شود، اگر در حوزه معرفت، حقیقتا، قائل به حوزه‌های مستقل و ممتازی که احتیاجی به سرپرستی وحی و انبیای الهی ندارند، شدیم، به همان اندازه، دایره ولایت، محدود شده و طبقات موازی برای انبیا درست می‌شود و دیگر نمی‌توان گفت که حوزه ولایت انبیا است، بلکه بین انبیا و دانشمندان تجربی و نظری حتی عرفا و اهل شهود و مکاشفات، تقسیم کار می‌شود، در نتیجه حتی جامعه را نمی‌توان به تنهایی به انبیا سپرد، تا چه رسد به فقیه.

لذا باید ابتدا این مبانی مورد دقت و بررسی قرار بگیرند تا روشن شود که آیا می‌توان نظریه ولایت فقیه را (که براساس آن، فقیه جامع‌الشرایط، بر مناسبات اجتماعی ولایت پیدا کرده و حق سرپرستی و دخالت در جامعه را داراست) اثبات کرد یا خیر؟ پس شروع کردن بحث از مقبوله [روایت مورد استناد در بحث ولایت فقیه] و مانند آن، زیاد به نتیجه نخواهد رسید و اگر بخواهیم بحث را کلامی دنبال کرده و نظریه دین را ببینیم، باید در این حوزه‌ها جست‌وجو کنیم، باید دید دین در باب پیدایش و تکامل اجتماعی و نیز معرفت‌شناسی چه نظری دارد؟ آیا واقعا به علم مستقل از وحی قائل است؟ آیا عقل و حس بشر می‌تواند مستقل از هدایت انبیا به معرفت صحیحی دست پیدا کند؟ یا برعکس اگر این قوا تحت هدایت انبیا قرار نگیرند، به معرفت حقیقی و معرفت حق و صوابی راه پیدا نمی‌کنند. به تعبیر دیگر، باید دید آیا علم، دینی و غیردینی دارد یا خیر؟ این بحث‌ها باید مورد دقت قرار بگیرد و البته هر کدام از اینها، نیاز به بحث‌های گسترده‌ای دارد تا به نتیجه برسد.

بازگشت بحث ولایت فقیه به توحید

خدای متعال، اله عالم است که عالم را آفریده و الهی جز او نیست و همه عالم، محتاج الوهیت او هستند: «یا أَیهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی‌الله وَالله هُوَ الْغَنِی الْحَمِیدُ» (فاطر/۱۵)؛ نظام ما در بحث ولایت فقیه، به یک معنا به تلقی ما از توحید برمی‌گردد، زیرا هم می‌توان توحید را به‌نحوی تلقی کرد که از آن ولایت ناشی شود و هم می‌توان به‌نحوی تلقی کرد که ولایت از آن ناشی نشود؛ (این بحث کلامی است و بحث‌های فلسفی نیز دارد)؛ در آیه مبارکه آیت الکرسی از «اللّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَی الْقَیومُ» تا «وَهُوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ» بحث از الوهیت خدای متعال و تفسیر الوهیت حضرت حق در عالم است، وقتی الوهیت حضرت حق را اثبات می‌کند (که معنای توحید هم همین است) آن توحیدی که حد نصاب است، نفی الوهیت از غیر و اثبات الوهیت برای حضرت حق است.

البته در پذیرش این توحید و الوهیت، (یعنی دین)، اکراهی نیست و می‌توان در مقابل این الوهیت سر تعظیم فرود نیاورد؛ اکراهی نبودن آن ناظر به حکمی حقوقی نیست، بلکه ناظر به امری تکوینی است، یعنی تکویناً هیچ‌کس مجبور در مقابل توحید نیست و می‌تواند در حوزه اختیار خود الوهیت او را انکار کند: «لا إِکراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی»؛ لکن اگر کسی می‌خواهد وارد وادی توحید و وادی دین شده و الوهیت حضرت حق را بپذیرد، باید از اولیای طاغوت اعراض کند: «فَمَنْ یکفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یؤْمِنْ بِاللّهِ فقد استَمْسَک بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی لاَ انْفِصامَ لَهَا»؛ آنها به‌دنبال این هستند که طغیان و استکبار را در جهان و در حوزه اراده انسان‌ها بسط داده و انسان را مستکبر تربیت کنند؛ حالا اگر کسی مومن شد، الوهیت حضرت حق را پذیرفت، جریان ولایت شکل می‌گیرد. «اللّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ» خدای متعال، ولی مومنین است، «یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ» سیر دائمی مومنین، با سرپرستی و ولایت‌الله، از وادی ظلمات به سمت نور است.

الوهیت خداوند؛ امری حداکثری

حال باید پرسید: آیا دینداری امری حداکثری است یا خیر؟ یعنی می‌شود بگویید که انسان، الوهیت حضرت حق را در یک زاویه‌ای از زندگی‌اش باید قبول کند، اما در زندگی اجتماعی، جای پذیرش الوهیت حضرت حق و عبادت او نیست؟! انسان در حوزه باطنی و شخصی خودش ملتزم به الوهیت باشد، در حوزه حیات اجتماعی، نه، دیگر جای بندگی نیست. می‌شود این حرف را بزنید؟!

اگر توحید را به این کیفیت معنا کنیم که «خدای متعال، اله عالم است و همه مخلوقات، تحت الوهیت اویند، منتهی خدای متعال به ما یک حوزه اختیاری داده که در آن ما مکره به پذیرش الوهیت خدا نیستیم، بلکه می‌توانیم الوهیت او را قبول کنیم، و بر مدار الوهیت او زندگی کنیم، و زندگی‌مان بر مدار «لا اله الا الله» باشد، و می‌توانیم نپذیریم»؛ نتیجه‌اش این است که اگر از مدار الوهیت او خارج شدیم، از ولایتش هم خارج می‌شویم و تحت ولایت اولیای طاغوت قرار می‌گیریم و اگر الوهیت او را مدار قرار دادیم، تحت ولایت‌الله قرار می‌گیریم.

باید پرسید: مدار الوهیت او کجاست؟ کجا ما خوب است خدا را سجده کنیم و از سجده در مقابل او و تواضع در مقابل او و تبعیت و طاعت او خارج نشویم؟ آیا فقط در حوزه خصوصی و باطنی و شخصی است؟ یعنی وقتی در مناسبات و روابط اجتماعی، جامعه‌پردازی می‌کنیم، انسان از الوهیت خارج شود؟! یا نه، یک امر حداکثری است و هرجا از ولایت‌الله خارج بشویم، تحت ولایت اولیای طاغوت قرار می‌گیریم، از وادی نور به وادی ظلمت می‌رویم؟

این معنای ولایت‌الله، یک معنای حداکثری است. درست است که ما مکره نیستیم، ولی اینطور هم نیست که اگر ولایت‌الله را قبول نکردیم، حالا مستقل می‌شویم؛ خیر، اگر ولایت الله را قبول نکردیم، یک ولایت دیگری بر ما اعمال می‌شود و آن، ولایت اولیای طاغوت است. اگر سجده و پرستش نکردیم، در معرض ولایت اولیای طاغوت قرار می‌گیریم. این، مبنای اصلی بحث جریان ولایت در عرصه حیات تاریخی و اجتماعی انسان است.

ولایت و معرفت‌شناسی

در حوزه معرفت‌شناسی هم، هیچ معرفتی به‌معنای تخصصی خودش پیدا نمی‌شود، مگر اینکه تحت ولایت‌الله باشد؛ الوهیت خدای متعال، تخصیص‌بردار نیست؛ باید در حوزه اختیار خود، تسلیم الوهیت خداوند بود، چه در حوزه کار فردی و چه در حوزه کار مشاع و تولید دانش اجتماعی؛ در هر همکاری مشاع برای تولید معرفت و دانش می‌توان از الوهیت خدای متعال خارج شده و تحت ولایت اولیای طاغوت قرار گرفت و می‌توان تحت الوهیت الهی عمل کرده و تحت ولایت‌الله قرار گرفت؛ بنابراین، کارهایی مانند تولید دانش که در حوزه معرفت انجام می‌شود، (از دانش‌های نظری محض مثل فلسفه و ریاضیات تا دانش‌های کاربردی و تجربی و امثال آن) در تمامی این حوزه‌ها اعم از کار فردی و اجتماعی (که معمولا تولیدش اجتماعی است)، از ۲حال خارج نیست، یا بر مدار توحید است یا بر مدار شرک و حالت سومی ندارد.

بنابراین در حوزه معرفت‌شناسی هم، سخنی که آقای حائری گفتند: «هستی و استی» اصلا این حرف‌ها نیست؛ اولا معرفت را به این بسیطی معناکردن خیلی عامیانه است، دستگاه معرفت‌شناسی، خیلی پیچیده‌تر از این است، ظلمانی و نورانی دارد، حق و باطل دارد؛ لذا اگر انسانی در حوزه معرفت (فرد و جامعه و تاریخ) تحت ولایت امام و معصوم و تحت ولایت انبیا قرار نگیرد، دانش‌اش می‌شود: دانش ظلمانی، تمدنش هم می‌شود ظلمانی؛ علم و فناوری و همه‌چیزش ظلمانی خواهد بود.

این بحث یکی از دورنماهای مسئله و زیربناهای اصلی بحث علمی ولایت فقیه و مدیریت اجتماعی است که باید ابتدا در آنها بحث کرد تا روایاتی مثل مقبوله و امثال اینها که در این باب هستند قابل معناکردن شود.

پ.ن: برگرفته از کتاب «حکمت تاریخ»، اثر استاد سیدمحمدمهدی میرباقری

اندیشه راهبر

«مردم» در اندیشه و بیان امام خمینی (ره)

حکومت باید حکومت الهی باشد، اسلامی باشد، حکومتی باشد که خود مردم می‌خواهند آن حکومت را. **(صحیفه امام؛ ج۷، ص ۵۲۷)**

وقتی حکومت، حکومت عادلانه شد، حکومت در خدمت مردم شد، سایه این حکومت بر قلوب مردم است؛ و یک همچو حکومتی می‌تواند حکومت کند. **(صحیفه امام؛ ج۷، صص ۵۲۷ - ۵۲۸)**

وقتی پایه حکومت بر دوش یک ملت نبود و بر قلب یک ملت نبود، اینها نمی‌توانند یک حکومتی باشند. **(صحیفه امام؛ ج۷، ص ۵۲۸)**

شما کاری نکنید که مردم از شما بترسند. شما کاری بکنید که مردم به شما متوجه بشوند. شما کاری بکنید که مردم محبت به شما بکنند؛ پشتیبان شما باشند. **(صحیفه امام؛ ج ۸، ص ۳۷۲)**

اگر مردم پشتیبان یک حکومتی باشند، این حکومت سقوط ندارد؛ اگر یک ملت پشتیبان یک رژیمی باشند؛ آن رژیم از بین نخواهد رفت. **(صحیفه امام؛ ج ۸، ص ۳۷۲)**

حاکم اسلام و رئیس دولت اسلام از مردم هیچ نمی‌ترسد؛ چون خیانتکار نیست؛ از خود مردم است و توی مردم است. **(صحیفه امام؛ ج ۹، ص ۸۷)**

در رژیم اسلامی شاید در رأس برنامه همین تفاهم ما بین دولت و ملت باشد. **(صحیفه امام؛ ج ۸، ص ۳۲۰)**

جدّیت بکنید که با مردم رفتارتان خوب باشد. اینها بندگی خدا هستند. با اینها رفتارتان خوب باشد. همه جا، همه کس، همه مردم با هم، جدیت بکنند که همه با هم خوب باشند؛ یک محیط برادری ایجاد بشود. **(صحیفه امام؛ ج ۸، ص ۲۳۷)**

ملت ایران امروز برای همین معنی که اسلام را زنده کند و احکام اسلام را زنده کند، قیام کرده است؛ و قیامی کرده است که در تاریخ اسلام، در تاریخ ایران، سابقه ندارد یک همچو قیام ریشه‌داری و اساس داری هم. **(صحیفه امام؛ ج ۴، ص ۶۱)**

مردم مردم الهی هستند، مسلم هستند، قیام لله کردند، برای خاطر حق قیام کردند. **(صحیفه امام؛ ج ۵، ص ۴۲)**

کتاب اندیشه

«بررسی ۳ تئوری تولید؛ ثروت، اطلاع و قدرت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی»

کتاب مذکور که به سرپرستی پژوهشی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین مسعود صدوق و به همت حسینیه اندیشه منتشر شده در واقع دنبال طرح مقوله «سبک زندگی اسلامی» به‌عنوان بعد نرم‌افزاری تمدن اسلامی است، در فصل اول از کتاب حاضر، ابتدائا سبک زندگی غربی به‌عنوان پدیده‌ای برخاسته از تمدن مدرن تحلیل می‌شود و با اشاره به مجموعه‌ای از آمار عینی و تجارب میدانی، شکست مدرنیته در رفع نیازهای اولیه انسانی در مقیاس جهانی روشن می‌گردد و اثبات می‌شود. «تئوری تولید ثروت»، «تئوری تولید قدرت» و «تئوری تولید اطلاع» به‌عنوان ابعاد سه‌گانه «سبک زندگی غربی در سطح مدیریت توسعه»، شکلی جدید و مدرن از آیین دنیاپرستی را بر بشریت تحمیل می‌کند که در فصل دوم، مبانی عقلی و دینی طراحی ۳ تئوری الهی در تولید ثروت، قدرت، اطلاع تبیین می‌شود. در فصل سوم، با تکیه به زیرساخت‌های پیش گفته، ابتدائا نمایی کلی از ۳ تئوری «تولید ثروت، قدرت و اطلاع اسلامی» در «وضع مطلوب» ارائه می‌شود تا نقطه آرمانی که نظام اسلامی در طول ۱۰۰ سال آینده باید به سمت آن حرکت کند و از طریق آن، تحقق تمدن اسلامی را رقم بزند، روشن شود.

عموم علاقه‌مندان به مباحث دینی و اجتماعی و سیاسی می‌توانند نگاهی نو به اسلام و غرب و جدال تاریخی-تمدنی این دو را در کتاب مذکور مشاهده کنند.

اندیشه مسطور

آیا روح جنسیت دارد؟

آیت‌الله جوادی آملی به نقل از حکما می‌گوید: مذکر و مونث بودن از ویژگی‌های ماده است و صورت در آن نقش ندارد و درباره تفاوت جنس و ماده نیز می‌گوید: ماده اصنافی دارد که برخی صنف مذکر و برخی دیگر صنف مونث است و از نشانه‌های بازگشت این دو (مرد و زن بودن) به ماده آن است که نر و ماده بودن در حیوانات و گیاهان هم وجود دارد و اگر به‌صورت نوعی بازگشت داشته باشد، باید صرفا به انسان اختصاص می‌داشت و در مادون انسان دیده نمی‌شد. اگر حیوانات هم بخواهند کمالاتی داشته باشند، در ذکوریت و انوثیت آنها نیست. وی همچنین در تفسیر آیه «و من کل شی خلقنا زوجین» (ذاریات/۴۹) ذکوریت و انوثیت جمادات و دیگر موجودات را متذکر شده و می‌گوید: خداوند از هر حقیقتی اعم از انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و جمادات حتی رعد و برق، یک جفت آفریده و میان آن دو جاذبه ایجاد کرده است. جهت دیگر آنکه چون حقیق انسان روح اوست، دیگر مرد و زنی نیست که بخواهد تساوی یا تفاوتی بین آنها وجود داشته باشد. به‌عبارت دیگر، از دیدگاه ایشان، چه روح قبل از نشئه دنیا حضور داشته باشد و چه براساس تطور ماده پدید آمده باشد و از دل ماده به‌وجودآید - که در آن صورت ماده مونث، روح مونث ایجاد می‌کرد و ماده مذکر، روح مذکر به‌وجود می‌آورد - آنچه اصالت دارد و موضوع اصلی است، روح هست و از آنجا که روح برای مرد و زن فرقی نمی‌کند و یکسان است و مذکر و مونث ندارد، بحث تساوی یا تفاوت زن و مرد هم در این دو صنف مطرح نیست. بنابراین آیت‌الله جوادی آملی به منزه بودن روح از ویژگی تذکیر و تانیث پرداخته و این صفت را مختص به بعد جسمانی انسان در دوران جنینی می‌داند.

برگرفته از مقاله: «جنسیت و روح در مبانی حکمت متعالیه با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی»